رابطهٔ اخلاق و سیاست

دکتر جهانگیر مسعودی[1]، سیدسجاد ساداتی‌زاده[2*]

1. گروه فلسفه، دانشکدهٔ الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد

2. گروه فلسفه، دانشکدهٔ پردیس بین الملل، دانشگاه فردوسی مشهد

(تاریخ دریافت 93/6/8، تاریخ پذیرش 93/9/2)

چکیده

زمینه: در زمینهٔ رابطهٔ احتمالی میان اخلاق و سیاست چهار دیدگاه در میان صاحبنظران وجود دارد: نظریهٔ جدایی اخلاق از سیاست، نظریهٔ تبعیت اخلاق از سیاست، نظریهٔ دوسطحی اخلاق و سیاست و نظریهٔ یگانگی اخلاق و سیاست. نماد بارز دیدگاه اول، ماکیاولی است. این دیدگاه، ورود اخلاق به عرصهٔ سیاسی را ممنوع و خطرناک می‌داند و آن را عامل ناکامی سیاست قلمداد می‌نماید. دیدگاه دوم در کل مطرود و نامعتبر است و طرفدار چندانی ندارد. زیرا برای اخلاق هویت و اصالتی قائل نیست. در دیدگاه سوم، اصول اخلاقی در امور سیاسی پذیرفته می‌شود درحالی‌که معتقد است؛ اخلاق سیاسی با اخلاق فردی متفاوت است و در دیدگاه چهارم، اخلاق و سیاست هر دو مظاهر حکمت عملی و ارزش مدارند و میان آن دو یک نوع اتحاد برقرار است به شیوه‌ای که می‌توان اخلاق را سیاست فردی و سیاست را اخلاق جمعی دانست. مقاله حاضر با هدف بررسی این روابط احتمالی میان اخلاق و سیاست شکل گرفت.

نتیجه‌گیری: در نظام‌های سیاسی‌ای که هدف نهایی آن‌ها دستیابی به قدرت است میان سیاست و اخلاق سازگاری برقرار نیست و تنها در صورتی میان سیاست و اخلاق رابطه‌ای مثبت و سازنده برقرار خواهد بود که هدف نظام سیاسی سعادت بشر باشد. در اینصورت می‌توان سیاست را سیاست راستین نامید که با اخلاق سازگار است. در نگرش اسلامی و نیز در دیدگاه فیلسوفان الهی و نیز فیلسوفان قدیم یونان مانند: سقراط، افلاطون و ارسطو، سیاست راستین بر پایهٔ اخلاق است که سعادت انسان را جستجو می‌کند و نظام سیاسی منهای اخلاق، سرنوشتی جز دیکتاتوری و فساد ندارد.

کلیدواژگان: *اخلاق، سیاست، سازگاری*

سرآغاز

اخلاق[1] در لغت جمع واژهٔ خلق و به معنای خوی‌هاست. از این رو دانش بررسی و ارزش گذاری بر خوی‌ها و رفتارهای آدمی، علم اخلاق نامیده می‌شود. آموزه‌های اخلاقی ریشه در 1500 سال پیش از میلاد مسیح دارد. آنچه تاریخ شناخته شده و مدون فرهنگ انسانی نشان می‌دهد، زرتشت نخستین کسی است که در برترین پایه به ارزش‌های والای اخلاقی اندیشیده و با زبانی آسمانی دربارهٔ آنها سخن گفته است(1 و 2). شاید بتوان به تنهایی تعریفی ساده از اخلاق داد اما، همین که با سیاست وارد بحث می‌شود، مبحثی بسیار پیچیده و تا حدی متناقض می‌شود که شاید این دشواری به طرف مقابل یعنی سیاست برگردد و این از آن جهت است‌که سیاست از واژه‌هایی است که هم در مقام تعریف و هم در مقام بیان دارای پیچیدگی خاصی می‌باشد که در طول تاریخ معناها و استفاده‌های متفاوتی از این موضوع شده

* نویسنده مسؤول: نشانی الکترونیکی: Sadatizadeh @ yahoo.com

[Downloaded from ethicsjournal.ir on 2026-09-08]

[DOR: 20.1001.1.22517634.1394.10.3.3.8]

است. اخلاق و سیاست از مهم‌ترین حوزه‌هایی هستند که بشر همواره در مسیر زندگی‌اش به آن محتاج بوده است. با کمی تعمق و غور در تاریخ بشر روشن می‌گردد که در ادوار مختلف، فرمانروایان و حاکمان با این دو مقولهٔ حیاتی به گونه‌ای متفاوت برخورد نموده‌اند به‌طوری‌که پیامدهای آن جامعه را تحت تأثیر خود قرار داده است.

برخی از آن‌ها بین این دو مقوله تفکیک قائل شده و سیاست منهای اخلاق را سرلوحهٔ تصمیمات خویش قرار داده‌اند و هیچ‌گونه رابطه‌ای بین آن‌ها قائل نیستند و در مقابل دیدگاه دیگری قائل به تلفیق این دو مقوله و برقراری رابطهٔ عمیق بین آن‌ها است و سعادت جامعه را در گرو اخلاقی بودن سیاست‌های آن جامعه تلقی نموده‌اند.

افلاطون و ارسطو و رواقیون عقیده داشتند، سیاست دولت باید مبتنی بر اصول اخلاق باشد و دولت باید افراد را به سوی نیکی هدایت کند و به آنان کمک نماید تا زندگی توام با فضیلت کامل داشته باشند (3).

در جهان امروز، اهمیت اندیشه‌های انسان‌ها و رویدادهای سیاسی بر کسی پوشیده نیست. چه بسا یک رویداد بر سرنوشت بسیاری از ملت‌ها تأثیر بگذارد و یک اندیشه نیز سرنوشت ملت‌ها را تغییر دهد. به همین دلیل، خیر و صلاح ملت‌ها در این است که؛ با کم و کیف اندیشه‌ها و رویدادهای جهانی آشنا شوند و در این بین مسائل سیاسی و اخلاقی نه‌تنها اهمیت ویژه‌ای دارند بلکه شاید بتوان گفت که مهمترین مباحث انسانی می‌باشند.

اخلاق در معنای سرشت و سجیه به کار می‌رود اعم از این‌که سجیه و سرشتی نیکو و پسندیده باشد مانند: جوانمردی و دلیری، یا زشت یا ناپسند باشد مانند: فرومایگی و بزدلی(4). در جای دیگر، اخلاق در معنای دانش بد و نیک خوی‌ها، و علم اخلاق، علم معاشرت با خلق است (5). اخلاق عبارت است از آن‌که ما خویشتن را با قوانین اخلاقی جامعه‌ای که عضو آن هستیم تطبیق دهیم. نظری دیگر در این رابطه، اطاعت انسان از مشیت الهی یا وجدان شخصی است(6). یک تعریف دیگر از اخلاق که تا حدی متفاوت به‌نظر می‌رسد این است که می‌توان اخلاق را به صورت کاربردی در یک سیستم کامل و منسجم از باورها، ارزش‌ها، و ایده‌ها تعریف کرد که یک شبکه‌ای را طراحی می‌کند که در چارچوب آن‌ها، انواعی از عملکردها را در گروه اقدامات بد قرار می‌گیرند و از این رو، باید از آن‌ها اجتناب کرد، درحالی‌که یک سری دیگر از اقدامات خوب دانسته می‌شوند و از این رو، جایز بوده و حتی باید بدان عمل کرد (7). یا محققی در تعریف علم اخلاق گفته است: علم است بدان‌که نفس انسانی را چگونه خُلقی اکتساب توان کرد که جملگی افعالی که به ارادت او از او صادر شود زیبا و پسندیده بود(8).

با نگاه به قران کریم می‌توان اهمیت اخلاق را متوجه شد. اخلاق از نظر اسلام، یکی از مهم‌ترین و شریف‌ترین علوم است و حتی یکی از اهداف بعثت انبیاء و به ویژه پیامبر اکرم (ص) تهذیب اخلاق و تزکیه نفوس بوده است. یزکّیهم و یعلّمهم الکتاب(جمعه/2)، بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَکارِمَ الْأَخْلاقِ من برای اتمام فضایل اخلاقی مبعوث شده‌ام(9). علمای اسلام هم به مسأله اخلاق توجّه خاصّی داشته‌اند و مربّیان اخلاقی، طالب‌های تهذیب نفس را راهنمایی می‌کرده‌اند(4). می‌توان گفت تنها در پرتو اخلاق صحیح و دعوت انسان‌ها به فضیلت‌های اخلاقی، اصلاح انسان‌ها و نجات آن‌ها از مفاسد اجتماعی، جنگ‌ها، خونریزی‌ها و... میسّر است. گاهی اخلاق را به دو بخش ملکاتی که سرچشمه‌ی پدید آمدن کارهای نیکو است و اخلاق خوب و ملکات نیکو نامیده می‌شود، و آن‌ها که منشأ اعمال بد است و به آن اخلاق بد و ملکات ناپسند می‌گویند تقسیم می‌کنند.

در مقابل سیاست در لغت به معنای تصدی شؤون ملت و تدبیر امور مملکت است. در زبان عربی آمده که سوس به معنی ریاست است و معنای سیاست، این است که بر آن‌ها ریاست نمود به معنای متصدی حفظ مصالح مردم می‌باشد(10).

[Downloaded from ethicsjournal.ir on 2026-09-08]

[DOR: 20.1001.1.22517634.1394.10.3.3.8]

در برخی کتب آمده که: سیاست عبارت است از حفظ مصالح ملت و نشان دادن راه نجات، در حال و آینده، پیامبران الهی کسانی هستند که بر ظاهر و باطن عموم مردم ریاست دارند، و زمامدران تنها بر ظاهر مردم حکومت می‌نمایند و سیاست مدنی عبارت است از تدبیر امور مردم به طریق راستی و عدالت(11). عده‌ای سیاست را به معنای دانشی گرفتند که از شهر (مدینه در عُرف فیلسوفان دوران اسلامی مانند: فارابی) و مناسبات شهروندی (مدنی) بحث می‌کند (12). یا عده‌ای سیاست را علمی می‌دانند که زندگی با مسالمت و سودآور را چه از لحاظ مادی و چه از لحاظ معنوی به آدمی می‌آموزد (13). کسانی سیاست را به معنای مدیریت و توجیه و تنظیم زندگی اجتماعی انسان‌ها در مسیر حیات معقول می‌دانند (14). معادل سیاست در زبان‌های اروپائیpolitic است که از کلمه یونانی Polis به معنی مدینه و دولت‌شهر مشتق شده است (15). سیاست، به معنای آن‌چه مربوط به شهر، ادارهٔ آن و متعلقات آن است، می‌باشد. عده‌ای نیز سیاست را نوعی مصلحت‌اندیشی و گزینش خطای کمتر می‌دانند. به عبارتی، سیاست را میدان مبارزه‌ای می‌دانند که در آن انسان باید همیشه مراقب باشد و ببیند اگر رسیدن به مصلحت درجه اول میسر نیست، مصلحت درجه دوم را بیابد. در واقع سیاست عرصه‌ای است که پیوسته انسان باید بین دو خطا، کوچکترینش را انتخاب کند (16).

ارسطو، سیاست را به‌عنوان اشرف علومی که سعادت بشر را به‌عنوان خیر برین تعریف می‌کند، و راهنمای رسیدن به آن را آموزش می‌دهد، تعریف می‌نماید(17). بالاخره این‌که امام خمینی (ره) می‌فرماید: سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه و تمامی ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد و اینها را به طرف چیزی که صلاحشان هست هدایت کند (18).

در باب رابطهٔ اخلاق و سیاست، چهار نظریهٔ عمده وجود دارد که عبارتند از: نظریهٔ جدایی اخلاق از سیاست، نظریهٔ تبعیت اخلاق از سیاست، نظریهٔ دوسطحیِ اخلاق و سیاست، نظریهٔ یگانگی اخلاق و سیاست، که در ادامه هر یک از آنها به تفکیک مورد بحث قرار می‌گیرند.

نظریهٔ جدایی اخلاق از سیاست

براساس این دیدگاه، اخلاق اصالت یا سازندگی ندارد یا در مقابل، در راهبرد جدایی سیاست از اخلاق، سیاست منفی بوده و تعالی‌بخش نمی‌باشد. بر اساس این نظریه، باید میان قواعد اخلاق و الزاماتِ سیاست تفاوت قائل شد و براساس واقعیت و با در نظر گرفتن منافع و مصالح، به اقدام سیاسی دست زد. براساس این رویکرد که گاه واقع‌گرایی سیاسی نیز نامیده می‌شود، توجه به اخلاق در سیاست، به شکست در عرصه سیاست می‌انجامد، زیرا مدار اخلاق حق و حقیقت است، حال آن که غرضِ سیاست، منفعت و مصلحت می‌باشد. ماکیاولی که از سردمداران این نظریه است بر نظریهٔ جدایی اخلاق از سیاست تأثیر گذاشته است. او نه تنها بر این دوگانگی پای می‌فشارد، بلکه به حاکم یا شهریار توصیه می‌کند که برای تحکیم قدرتِ خویش هر محذور اخلاقی را زیر پا بگذارد، ماکیاولی گرچه اخلاق را لازمهٔ زندگی افراد می‌داند، پایبندی به آن را برای شهریار خطرناک می‌شمارد و از خطر تقوا برحذر می‌دارد و می‌گوید: هر که بخواهد در همه حال پرهیزگار باشد، در میان این همه ناپرهیزگاری سرنوشتی جز ناکامی نخواهد داشت، از این رو شهریاری که بخواهد شهریاری را از کف ندهد، می‌باید شیوه‌های ناپرهیزگاری را بیاموزد و هرجا که نیاز باشد به کار بندد(19).

نظریهٔ تبعیت اخلاق از سیاست

این آموزه درکل هیچ اصالتی را برای اخلاق قائل نیست. حامیان و طرفداران این نظریه، اخلاق را تابع سیاست می‌دانند. براساس این آموزه، اخلاق و دیگر مظاهرِ اجتماعی تابعِ بی‌قید و شرطِ سیاست و عملِ انقلابی هستند و ارزش خود را از آن می‌گیرند و به‌وسیلهٔ آن توجیه می‌شوند. حال آن که خودِ عمل انقلابی و

[Downloaded from ethicsjournal.ir on 2026-09-08]

[DOR: 20.1001.1.22517634.1394.10.3.3.8]

سیاست به توجیه اخلاقی نیاز نـدارد در حقیقـت عمـل سیاسـی همان عمل اخلاقی[2] است.

نظریهٔ اخلاق دو سطحی

با توجه به این دیـدگاه، برخـی امـور، اخلاقـی بـوده و سیاسـی نمی‌باشد و در برابر نیز برخی امور، سیاسی بوده و اخلاقی نیست، اساس این نظریه بـرای حفـظ ارزش‌هـای اخلاقـی[3] و پـذیرش پاره‌ای اصول اخلاقی در سیاست است. از این رو، بر اساس ایـن دیدگاه، اخلاق را باید در دو سطح فردی و اجتماعی بررسی کرد (در ادامه به این مقوله پرداخته می‌شود).

نظریهٔ یگانگی اخلاق و سیاست

این دیدگاه بر این امر تاکید دارد که؛ اخلاق و سیاست هر دو در پی تأمین سعادت انسانند و نمی‌توانند نقض‌کنندهٔ یکدیگر باشند، این آموزه، تنها یـک سیـستم اخلاقـی را در دو عرصـه زنـدگی فردی و اجتماعی معتبر می‌شمارد و معتقـد اسـت هـرآن‌چـه در سطح فردی، اخلاقی است، در سطح اجتماعی و سیاسی و بـرای دولتمردان هم اخلاقی است و هرآن‌چه برای یکایک شـهروندان غیر اخلاقی است، برای حاکمیـت نیـز غیـر اخلاقـی بـه شـمار می‌رود طبق این نظریه اخلاقْ سیاست فردی و سیاستْ اخـلاق جمعی است. اخلاق و سیاست هر دو از شاخه‌های حکمت عملی و در پی تأمین سعادت انسان هستند به‌طـوری‌کـه طرفـداراهای این نظریه، معتقدند سیاست، فنی است کـه بـه تحقـق زنـدگی اخلاقی می‌پردازد (20). بنابراین، نمـی‌تـوان مـرز قـاطعی میـان اخلاق و سیاست قائـل شـد و هـر یـک را بـه حـوزه‌ای خـاص منحصر ساخت، هم‌چنین این دو نمی‌توانند ناقض یکدیگر باشند. ایـن دیـدگاه، نظـام اخلاقـی را در دو وادی زنـدگی فـردی و اجتماعی معتبر می‌شمارد و معتقد است که هر آن‌چـه در سـطحِ فردی اخلاقی می‌باشد، در سطح اجتمـاعی نیـز چنـین اسـت؛ و نوعی اتحاد بین آن‌ها برقرار است.

پیشگامان اندیشه سیاسی در یونـان قـدیم، سیاسـت را بـر پایـه اخلاق استوار کردنـد. آنهـا سیاسـت را در کنـار اخـلاق تعریـف میکردند و سیاست‌مداران می‌بایـست در تـدبیر امـور بـر اسـاس آموزه‌های اخلاقی عمل می‌کردند. سقراط معتقد بود کـه؛ دانـش سیاسی باید مقدم بر هر چیز، مردم را بـا وظـایف اخلاقـی خـود آشنا سازد. افلاطون، حکومت‌هـا را بـا معیـار اخلاقیـات محـک می‌زد. فیلسوفان یونان تـا زمـان رواقیـان، سیاسـت را از زاویـه مذهب می‌نگریستند و ازاین‌رو، بحث در مورد مـسائل اجتمـاعی مستلزم ورود به بحث اخلاق در جامعه بود. در واقع، ارسطو بـود که در سیاست بحث مابعدالطبیعه را که زیور ضروری نوشته‌های قبل از او بود کنار زد و به اصطلاح آن را از آسمان به زمین آورد. از نگاه او، سیاست وسیله‌ای برای نیل به سعادت و زندگی خوب بود (21).

اما با این تفاسیر آیا معیار اخلاقی بودن در حوزه رفتار سیاسی بـا اخلاق فردی متفاوت است؟

سیاستمداران به راستی آیینه‌های جامعه خـویش‌انـد و شـکلی از تجسم استعدادهای آنند. در عین حال خلاف آن نیز صادق است؛ یعنی جامعه آیینه سیاستمداران خویش است. به سخن دیگر این نیروهای اجتماعی هستند که سیاستمداران را بر می‌گزینند تا بـه استعدادهای اجتماعی پر و بال دهند یا آن را سرکوب کننـد کـه این امر در هر حال بستگی به صفات نیک و بد شـهروندان دارد که این سیاستمداران را بر می‌گزینند (22).

نظام‌های سیاسی و ارزش‌های حاکم بر آن‌ها به وسیلهٔ افـراد بـه حرکـت در مـی‌آینـد اگـر در ایـن نظـام‌هـا منـافع عامـه فـدای مصلحت‌های خودخواهانه فردی شود، طبیعی است کـه در ایـن عارضه به تدریج به پیکره کل جامعه سرایت کرده و بی‌اعتمادی به دولت و نبود اطمینان نسبت به آینده، مردم را به سمت اتخـاذ روش‌های خودمدارانه[4]، نفع‌طلبانه[5] سـوق مـی‌دهـد. بـه تـدریج ارزش‌ها، و فضیلت‌های اخلاقی و انسانی جای خـود را بـه ضـد ارزش‌ها خواهد داد در چنین شرایطی، کوشش برای سود مـادی، به قیمـت زیـر پاگذاشـتن اصـول اخلاقـی، قاعـده مـی‌شـود، و

[Downloaded from ethicsjournal.ir on 2026-09-08]

[DOR: 20.1001.1.22517634.1394.10.3.3.8]

معیارکارایی و سودمندی فرد، زرنگی زدوبند و تخطی از قوانین و موازین اجتماعی می‌گردد. کارگزاران دولتی نیز کـه خـود درگیـر این فرایند بحرانی هستند، نه مـی‌تواننـد راهـی بـرای خـروج از بحران بیابنـد و نـه انگیـزه‌ای بـرای ایـن کـار دارنـد در نتیجـه مجموعه دولت و ملت، در یک سیر جبری علـت و معلـولی، بـه راهی کشیده می‌شوند که عاقبت آن زوال اخلاقی، است.

در میدان سیاست، دروغ‌پردازی یکی از شیوه‌های متـداول بـرای توجیه ناکامی‌ها، پیشبرد اهداف (مشروع، غیرمـشروع) و هـدایت افکار عمومی به سمت تعیین شده و دلخواه است. از آن‌جایی که سیاستمداران گرایش به کاربرد گفتمـان مـبهم و بیـان دو پهلـو دارند در چنین شرایطی مسائل اخلاقی، محل بروز پیدا می‌کند و در ظاهر پاسخی مناسب برای آن‌ها وجود ندارد.

امام‌علی در نهج‌البلاغـه در خطبـه 37 در بـاب سیاسـت منـشور اخلاقی مهمـی ارایـه مـی‌نماینـد کـه نـصب مقامـات دولتـی و حکومتی می‌بایست بر اساس لیاقـت، شایـستگی و تقـوی باشـد (23). مشی سیاسی امـام علـی دارای نکـاتی جالـب در عرصـه سیاست داخلی و خارجی و روابط بین الملل است. وی توسل بـه دروغ و فریبکاری را که در عالم سیاست به مفهوم متعـارف کـار معمولی تلقی می‌شود را عملی ناپسند مـی‌شـمرد و از دیـدگاه او هیچ مصلحتی بالاتر از حق و عدالت نیست. به اعتقـاد بزرگـانی چون امام خمینی، اسلام، اسلام سیاست است، حقیقت سیاسـت است، خدعه و فریب نیست(18).

هنگامی که بحران اعتماد و مشروعیت بر فضای سیاسـی سـایه اندازد، فرضیه‌ها و نظریـه‌هـای علمـی، ماننـد اصـول و مـوازین اخلاقی، محلی برای آزمون و محک خوردن پیدا نمـی‌کنـد و از همین جا تبعات و آثار بحران ظـاهر مـی‌گـردد. اندیـشه‌ورزان و نظریه‌پردازان در نوعی بلاتکلیفی گرفتار مـی‌آینـد و ارزش‌هـای ناهمگون و نامتضاد در عرصه‌ای بی‌ترحم و مـادی، آن‌هـا را بـه سمت‌گیری‌های تنگ‌نظرانه فردی می‌کشاند. دفـاع از هنجارهـا، اصول و ارزش‌های والای اخلاقی، انسانی، و اجتماعی جای خود را به ریاکاری و فرصت‌طلبی می‌دهد. رهایی از این بحران مگـر از مسیر بازیابی ارزش‌ها و احیاء اخلاق در درون فرد فرد اعضای جامعه میسر نیست (15).

سیاست راستین

سیاست راستین[6] فقط در خدمت کردن به مردم خلاصه می‌شود، خدمت به جامعه و خدمت بـه نـسل آینـده. سیاسـتی کـه در آن مهمترین اصل جنبهٔ اخلاقی خدمت رسانی است (22). سیاسـت راستین بر مبنای اصلی است که می‌گوید با حقیقت زندگی کن و این با حقیقت زندگی کـردن از اصـول مهـم زنـدگی محـسوب می‌شود. از این رو، سیاست راستین در تلاش اندیشه‌هایی اسـت که انسان‌ها از درون خواستار آن‌ها می‌باشـند و دیگـر انـسان‌هـا گویا خود را در قالب آن فاعل سیاست راستین می‌بیننـد کـه بـه جای آن‌ها عمل می‌کند، حرف می‌زنـد و رفتـار مـی‌کنـد و ایـن صداقت و حقیقت را واقعی می‌پندارند و برایـند آن یـک آرامـش سالم جهانی می‌باشد.

سیاست غیرراستین

زمانی سیاست غیرراستین[7] است که دسـت‌انـدرکاران آن نابـاب باشند سیاست بیشتر از سایر زمینه‌های مناسب بشری، شخص را دچار وسوسهٔ کردارهای نادرسـت مـی‌کنـد از ایـن رو، سیاسـت ادعاهایی برتر از حد معمول برای انسان پدید مـی‌آورد. سیاسـتی که مصلحت شخصی فراتـر از جمعـی در آن نمـود دارد و بـرای تفهیم مسائل و منافع سعی بر عوام فریبی و ریاکاری مـی‌باشـد. اما به مرور عواقب آن نیات ضداخلاقی هویدا می‌شـود سیاسـتی که بسیار مذموم و خطرناک و در سطح داخلی و بین‌المللی ظهور می‌کند. هدف آن قدرتمندی و تسلط بر دیگران می‌باشد اگرچـه به نابود کردن مصالح با ارزش انسانی باشد.

اما این نکته به هیچ صورت حقیقت ندارد که سیاست‌مـدار بایـد دروغ بگوید یا دسیسه‌چینی کند، لزوم دروغگویی و دسیسه‌چینی برای سیاست‌مداران سخنی است به‌طور کامل بی‌اسـاس کـه از سوی کسانی که می‌خواهند دیگران بـه امـور اجتمـاعی دلـسرد

[Downloaded from ethicsjournal.ir on 2026-09-08]

[DOR: 20.1001.1.22517634.1394.10.3.3.8]

بشوند عنوان می‌شود. ولی سیاست‌مدار باید شم سیاسی، درایت و ذوق و قریحه خوب سیاسی داشته باشد و در پرتوی آنها به سیاست بپردازد و مخاطبان را قانع کند(6 و 19).

نظام‌های سیاسی

مفهوم نظام سیاسی رهیافتی نو از شناخت پدیده سیاسی است و نه تنها نهادهای سیاست رسمی، بلکه همه انواع فعالیت‌های سیاسی در جامعه را در بر می‌گیرد. برخی صاحبنظران نظام سیاسی را این گونه تعریف می‌کنند: اجتماع انسانی که مدعی انحصار کاربرد مشروع زور جسمانی در داخل سرزمینی معین است. یا در تعریفی دیگر، به توزیع مقتدرانه ارزش توجه می‌شود: نظامی از کنش و واکنش در هر جامعه‌ای که به وسیله آن توزیع‌های الزم‌آور یا مقتدرانه ایجاد و اجرا می‌شود. این تعریف از نظام سیاسی سه بخش اساسی دارد: 1) توزیع ارزش‌ها با ابزار سیاست؛ 2) توزیع اقتدار؛ 3) اهمیت زیاد توزیع اقتدار. برخی صاحبنظران، با واژه مقتدرانه در تعریف نظام سیاسی مخالف‌اند و معتقدند که این مفهوم تفاوتی با اقتدار به کار رفته در نهاد دینی یا شرکت بازرگانی ندارد. آنها اجبار مشروع جسمانی را به جای مقتدرانه به کار برده‌اند(24). در ادامه انواع نظام‌های سیاسی مورد توجه قرار می‌گیرند.

نظام سیاسی مردم سالار[8]

این نظام، نظام سیاسی باز است که در آن گروه‌ها و افراد در حوزه خصوصی و عمومی از استقلال کاملی برخوردارند؛ قوانین بر روابط اجتماعی و سیاسی حاکم بوده و حقوق طبیعی و بشر رعایت می‌شود و قوه قضاییه با استقلالی که دارد باید این اصول را با موارد عینی مطابقت دهد. اهداف نخبگان در بر دارنده اهداف، منافع و نیازهای عمومی و کنونی مردم است، البته تا حدی که این منافع با اصول و حقوق طبیعی بشر مغایرت نداشته باشد(4).

نظام سیاسی اقتدارگرا[9]

این نوع نظام سیاسی که متناقض با نوع اول می‌باشد نظامی بسته است که در آن گردش نخبگان به شدت محدود و افقی بوده و موقعیت‌های سیاسی تنها از راه وراثت و دستور برای تعداد محدودی باز است؛ نظام بر پایه قوانین سنتی است؛ گروه‌ها تنها به اندازه‌ای مستقل‌اند که وضع موجود سنتی را زیر پا نگذارند و اهداف نخبگان، محافظه‌کارانه بوده و در پی حفظ سنت‌هاست (25). از ویژگی‌های این نوع نظام این است که قدرت به‌شدت متمرکز و مجتمع است که با سرکوب سیاسی و طرد مخالفان بالقوه تثبیت می‌شود. این قدرت از احزاب سیاسی و تشکیلات توده‌ای برای بسیج مردم در جهت اهداف رژیم استفاده می‌کند. در این نظام اقتدارگرایی بر قانون حاکمیت تأکید دارد و نه حاکمیت قانون. تصمیم‌های سیاسی از سوی گروهی برگزیده از مقامات و در پشت درهای بسته گرفته می‌شود(26). نظام‌های اقتدارگرا و غیردموکراتیک با استفاده از انواع شیوه‌ها و ابزارها، حداقل‌های زندگی را هم برای شهروندان محدود می‌کنند. این‌گونه است که فرد، برای تأمین و حفظ ابتدایی‌ترین لوازم زیست خود، چاره‌ای جز سکوت و عزلت و انفعال و مسؤولیت‌گریزی، نمی‌بیند.

نظام سیاسی تمامیّت‌خواهی[10] یا تک‌حزبی (توتالیتر)

این نظام بسته است و قوانین مرسوم تا آن جا که با منافع نخبگان مغایرت نداشته باشد مجاز می‌باشد. قوانین اثباتی هستند و نخبگان اهداف ایده آلی و آتی‌نگر طرح کرده و با بسیج نیروها در پی ایجاد جامعه‌ای جدید هستند. در این نظام‌ها گروه‌ها هیچ استقلالی ندارند (25).

در نهایت باید گفت: آنچه مهم است این است که؛ ماهیت و ساختار نظام سیاسی در تعیین اهداف و منافع ملی تاثیرگذار است.

در زمینهٔ اخلاق تقسیم بندی‌های گوناگونی وجود دارد (مانند: اخلاق کاربردی[11]، نتیجه‌گرا[12]، سودگرا[13]، اخلاق بنیادی[14] و..).

[Downloaded from ethicsjournal.ir on 2026-09-08]

[DOR: 20.1001.1.22517634.1394.10.3.3.8]

ولی برای بررسی سازگاری اخلاق با سیاست تقسیم‌بندی اخلاق از دیدگاه فردی و اجتماعی مورد توجه است.

اخلاق فردی[15]

این شکل از اخلاق، اخلاقی است که فرد خود به هر شکلی که مایل است رفتارش را بدون در نظر گرفتن مصلحت نظام سامان می‌بخشد. اخلاق فردی، دارای اصولی است که صرف‌نظر از حیثیّت اجتماعی انسان، به بیان ارزش‌های اخلاقی او می‌پردازد اگر خاستگاه اخلاق فردی باشد و اخلاق فردی سرلوحهٔ سیاستمداران شود؛ هیچ ضمانتی برای عملی کردن هنجارهای اخلاقی به‌طور گسترده وجود نخواهد داشت و راه حلی برای رفع تشتّتِ ناشی از اختلاف دیدگاه‌های فردی و ملاکی برای تمییز اخلاق‌گرایی از منفعت‌گرایی وجود نخواهد داشت.

اخلاق اجتماعی[16]

این شکل از اخلاق، مسائلی است که محور آن‌ها را روابط اجتماعی انسان با دیگران تشکیل می‌دهد و به‌طور معمول اخلاق، در بیشتر موارد به این دسته ازمسائل اخلاقی اطلاق می‌شود(4). از آن‌جا که انسان در یک محیط جمعی گروهی زندگی می‌کند ضرورت اخلاق بنیادی اجتماعی به‌طور کامل احساس می‌گردد. اخلاق اجتماعی عبارت است از کلیه رفتارهای اختیاری فرد در مقابل دیگران.

یکی از جامعه شناسان مطرح که به روابط اجتماعی از منظر اخلاقی نگریسته است اخلاق را پدیده‌ای متحول می‌داند که با تحول نوع و مشکل روابط اجتماعی، متحول می‌شود و برای حفظ انسجام اجتماعی ضرورت دارد (21).

اخلاق اجتماعی چیزی قطعی و مشخص نیست، یعنی قواعد رفتار همه جا همیشه یکسان نیست و نباید باشد، ولی ضرورت قواعدی غیر قابل تغییر در جنبه‌هایی از زندگی انسانی به چشم می‌خورد. مضمون اصلی بیشتر نظام‌های اخلاقی بازتاب نیاز به قواعد بنیادی برای رفتار اجتماعی است که البته این قواعد بر حسب شرایط گوناگون تغییر می‌کنند. به سادگی می‌توان دریافت که اطاعت قانون از نظر یک فرد چه ضرورتی دارد. اگر چه ممکن است که برای فردی خاص، در شرایطی ویژه، اطاعت از مقررات اجتماعی طاقت‌فرسا باشد، به‌طوری که عضویت در جامعه‌ای هماهنگ این دشواری را جبران می‌کند. البته این دلیل قانع کننده به نظر نمی‌آید چون عضویت در جامعه شرطی نیست که به اختیار فرد باشد.

اما تفاوتی میان این دو به نظر می‌رسد یعنی در بیان رابطه اخلاق فردی و جمعی نظریات گوناگونی ارائه می‌دهند گروهی به متعارض بودن آن‌ها اعتقاد دارند بطوری‌که حیطه اخلاق فردی را، اخلاق مهرورزانه می‌دانند؛ و گروهی حیطه اخلاقِ اجتماعی را، اخلاق هدفدار و نتیجه‌گرا می‌پندارند. نتیجه چنین رهیافتی، پذیرش دو سیستمِ اخلاقیِ مجزاست. انسان به‌عنوان فرد تابع یک سیستم اخلاقی است. حال آن‌که نظامِ اجتماعی، سیستم اخلاقی دیگری دارد. اصولِ این دو اخلاق نیز می‌توانند با یک دیگر متعارض باشند (27). در مقابل عده‌ای هر دو اخلاق و سیاست را لازم و ملزوم هم می‌دانند یعنی قوانین اخلاقی از یک طرف امتیاز بین هدف‌های خوب و بد را مشخص می‌کند و از طرف دیگر فرق بین وسائل مشروع و نامشروع را در جهت نیل به هدف‌ها مشخص می‌نماید. گروه‌های اجتماعی، سیاسی، به علل مختلف با هم تمایز دارند مهمترین آنان عبارت است از کیفیت وابستگی افراد به یکدیگر، اختلاف هدف‌ها، اندازه و حجم گروه‌ها و شدت کنترل بر افراد عضو و همچنین شکل حکومت. «بدون اخلاق اجتماعی، اجتماعات نابود می‌گردند و بدون اخلاق فردی بقای اجتماعی ارزشی ندارد. بنابراین، برای یک دنیای خوب، هر دو اخلاق فردی و اجتماعی لازمند» (6).

اخلاق بین‌المللی[17]

اخلاقی که بیشتر در عرصه سیاسی نمود می‌یابد، اخلاق بین‌المللی یا فراملی می‌باشد هر چه یک سیاستمدار در این عرصه، قوی‌تر، منظم‌تر، دقیق‌تر، اصولی‌تر، و تیزبین‌تر باشد، هم

[Downloaded from ethicsjournal.ir on 2026-09-08]

[DOR: 20.1001.1.22517634.1394.10.3.3.8]

برای جامعه جهانی و هم برای جامعـه خـود امنیـت و آرامـش و کامیابی‌های مورد نیاز به همراه خواهد آورد.

بحث اخلاق در سیاست بین‌الملل با قدرت و نحوه توزیع قـدرت ارتباط دارد. از این نظر ساختارهای متفاوت، فرصت‌های نابرابری را در اختیار دولت قرار مـی‌دهـد و دولـت در نظـام سـاختاری از موقعیت و منزلت معینی برخوردار می‌شود و ایفـای نقـش آن در درون ساختارهای تعریف شده امکان‌پذیر است. از سـوی دیگـر، هر اقدام و رفتار دولت در صحنه بین المللی به قدرت نیـاز دارد، از این رو، کشورهایی که از قـدرت بیـشتری برخوردارنـد، تـوان اقدامات، و رفتارهای بیشتری خواهند داشت (28).

اخلاق بین‌المللی تابع مصلحت‌های بین‌المللی است به‌طوری‌کـه گروه‌ها بتوانند براساس آن سازش کنند و روابط قـوی‌تـر شـود. تفاوت اخلاق در جامعه ملی با نظام بین‌المللی در این اسـت کـه در جامعه ملی، افراد مصدر رفتارهای اخلاقـی هـستند و محـیط عملیاتی آن‌ها به مرزهای ملی محدود است، درحالی‌که در نظـام بین‌الملل دولت‌ها در قالب نهادها و سازمان‌ها، به صورت رسـمی و غیر رسمی منشأ رفتارهای اخلاقی‌اند و محیط عملیاتی آن‌هـا، محیط بین‌المللـی اسـت کـه از قواعـد و مقـررات و هنجارهـای الزام‌آور و لازم الاجرای کشوری برخوردار نمی‌باشد.

اخلاق مثبت و اخلاق منفی

اخلاق مثبت: اخلاقی است که همیشه و در همه‌جـا و در بـین همه اقشار و ملل تعریف شده و عنوانی یکـسان و بـدون تغییـر می‌باشد، اخلاقی است که نشات گرفته از بُعد والای انـسانیت و بشردوستانه است. در این نوع اخلاق تـلاش بـرای اسـتمداد بـه همنوعان می‌باشد تلاشی بدون غـرض و فقـط از بـاب وظیفـه می‌باشد و این رفتار را نوعی تکلیف می‌داننـد کـه بایـد جهـانی، شود اخلاقی به عبارت درست‌تر جهانی شود انسانی.

اخلاق منفی: اخلاقی است که دورویی در آن باشد. اخلاقی که گاه برای ضرر نکردن دروغ باید گفت و برای رسیدن به مقاصـد خود باید از نردبان انسانیت و فداکردن انـسانیت اسـتفاده کـرد و این نوع ظاهری زیبـا و در عمـل پوشـشی بـرای فریـب مـردم می‌باشد.

نتیجه‌گیری

در مسایل سیاسی ظاهر امر نباید ما را از بـاطن آن غافـل کنـد. چرا که قلمرو سیاست منطقه‌ای تاریک-روشن است که اخلاق و موضوعات فنـی در آن‌جـا بـا یکـدگر ملاقـات مـی‌کننـد. یـک خط‌مشی سیاسی در صورتی که بتواند نشان دهد وسیله‌ای مـوثر برای دستیابی به یک هدف اخلاق پسند است، به ذات نمی‌تواند بد باشد. همین‌طور نمی‌توان گفت بـه صـرف ایـن‌کـه بـه نظـر می‌رسد در نهایت نتایج خوبی به بار می‌آورد کاملا خـوب اسـت. نتایج دم‌دستی باید در مقابل نتایج نهایی سنجیده شـوند. ویـران کردن یک زندگی یا سرکوب کردن آزادی، به نـابودی مـستقیم ارزش‌های اخلاقی منجر می‌شود. کسانی‌که هنجارهای اخلاقـی را رعایت مـی‌کننـد از نظـر جامعـه درسـتکار و قابـل احتـرام و اعتمادند و از جهت که سیاستمداران مدیریت جامعه را بر عهـده دارند در باب درستکاری آنها حساسیت بیشتری وجود دارد.

دنیای سیاست در طول تاریخ بـشر، بـه‌طـوردائم گرفتـار مـسئلهٔ مصلحت‌اندیشی بوده و با این‌که بر تطبیق این مـسئله از لحـاظ عقل و شرع تأکید شده است، بیشتر حاکمان و حافظان قدرت در این عرصه، اخلاق را فدای محافظت از قدرت کرده‌اند. آن‌چه در اسلام از تلفیق این دو مقوله مطرح می‌شود، استوارکردن قـدرت سیاسی بر پایه‌های محکـم اخـلاق و انـسانیت اسـت. در نظـام سیاسی اسلام، اخلاق نه تنها از سیاست جدا نیست بلکه سیاست اسلامی بر فلسفه اخلاق استوار اسـت. تنهـا در سـایه اخـلاق و سیاستِ سنجیده است که فرهنگ‌ها ماندگار، تمـدن‌هـا بـارور و انسان‌ها با فضیلت و شکوفا می‌شوند. زوال آن‌هـا نیـز ناشـی از انحطاط اخلاق بوده و تاریخ شاهد زندهٔ این مدعاست.

حکومت مبتنی بر اخلاق و مصوبات را نمی‌توان از طریق قـانون اساسی یا عرف و عادت یا توسـط رهنمودهـا و دسـتورالعمل‌هـا ایجاد کرد بلکه فقط از طریق تلاش وقفه‌ناپـذیر و دراز مـدت و

[Downloaded from ethicsjournal.ir on 2026-09-08]

[DOR: 20.1001.1.22517634.1394.10.3.3.8]

پایان‌ناپذیرِ تعلیم و تربیت و خودآموزی امکان‌پذیر است. در کار ایجاد حکومت آن‌چه بدان نیاز است همانا مراقبت و نظارت مداوم بر هر گام سیاسی است که برداشته می‌شود و هر تصمیمی که گرفته می‌شود تعمق و داوری همواره باید از اهمیت و تاکید برخوردار باشد.

اخلاقی زیستن، یکپارچگی کلی حیات انسانی، تعامل‌های سازگار در بین‌الملل، احساس آرامش اخلاقی، سیاسی و دیگر جنبه‌های زندگی بشر در پرتوی دوری از اخلاق فردی، سیاست غیرراستین و همینطور اخلاق منفی است و در مقابل باید به سمت اخلاقی فراملی با تمرکز بر تعامل بین‌المللی و اخلاق اجتماعی با سیاستی راستین و اخلاق مثبت‌گر سوق داده شود در این صورت می‌توان گفت اخلاق با سیاست سازگار می‌باشد.

ملاحظه‌های اخلاقی

در این پژوهش با معرفی منابع مورد استفاده، اصل اخلاقی امانت داری علمی رعایت و حق معنوی مولفین آثار محترم شمرده شده است.

واژه‌نامه

اخلاق	1. Ethics
عمل اخلاقی	2. Ethical Act
ارزش‌های اخلاقی	3. Ethical Values
خود مداری	4. Self Oriented
منفعت طلبی	5. Utilitarianism
سیاست راستین	6. True Politics
سیاست غیر راستین	7. False Politics
مردم سالار	8. Democratic
اقتدار گرا	9. Authoritarian
تمامیت خواهی	10. Totalitarian
اخلاق کاربردی	11. Applied Ethics
اخلاق نتیجه گرا	12. Consequentialism Ethics
اخلاق سودگرا	13. Utilitarianism Ethics
اخلاق بنیادی	14. Fundamental Ethics
اخلاق فردی	15. Individual Ethics
اخلاق اجتماعی	16. Social Ethics
اخلاق بین المللی	17. International Ethics

منابع

1. Farhud DD. (2007). Overview of the ethics history with collecting various fields of ethics. Ethics in Science & Technology; 2 (1, 2):1-6. (In Persian).
2. Malmir M, Khanahmadi M, Farhud DD. (2014). Are happier people more ethical? Ethics in Science & Technology; 9(2): 1-9. (In Persian).
3. Elhami D. (1999). Ethics and Politics of the Western moralists. Philosophy and Theology; 39(6): 16. (In Persian).
4. Mesbah MT. (2001). Moral philosophy. Tehran: International Publishing. P. 11-23. (In Persian).
5. Dehkhoda AA. (1993). Dictionary. Tehran: University Press. (In Persian).
6. Russell B. (1954). Human society in ethics and politics. Translated by: Heydariyan M. (1970). Tehran: Babak Publications. P. 20-53. (In Persian).
7. Macdonald DB, Patman RG, Mason-Parker B. (2007). The Ethic of foreign policy. Burlington: Ashgate Publishing. P. 26.
8. Tousi KN. (2008). Nasseri Ethics. 6thed. Tehran: Kharazmi Publications. P. 48. (In Persian).
9. Majlesy MB. (1992). Bharalanvar. Beirut: Darol azva Publications. (In Arabic).
10. Ibn Manzour MIM. (1987). lesanol Al Arab. Beirut: Dar Alfekr Leltabaeh and Alnashr Altozie. (In Arabic).
11. Abolbagha AIM. (1905). Generalities. Egypt: Almatbeh Alamereh Publications. P. 1287- 1249. (In Arabic).
12. Tabatabai J. (2008). Decay of political thought in Iran. Tehran: Kavir Publications. P. 22. (In Persian).

[Downloaded from ethicsjournal.ir on 2026-09-08]

[DOR: 20.1001.1.22517634.1394.10.3.3.8]

13.Madani SJ. (1998). Generalities principles and generalities of policy. Tehran: Paydar Publications. P. 281. (In Persian).

14.Jafari MT. (1990). Wisdom and political principles of Islam. Ahl Bayt Publications. P. 47. (In Persian).

15.Duverger M. (1964). Principles of Politics. Translated by: Ghazi-Shariatpanahi A. (2007). Tehran: Mizan Publications. P. 21. (In Persian).

16.Kennedy JF. (1960). Brave Face. Translated by: Khajeh Nuri I. (1961). Tehran: Pirouzi Publications. P. 21. (In Persian).

17.Rosenthal EIJ. (1958). Political Thought in Medieval Islam. UK: Cambridge University Press. P. 113- 120.

18.Mousavi R. (2000). Imam Sahifa. Ministry of Culture and Islamic Guidance Publications. (In Persian).

19.Machiavelli N. (1532). The prince. Translated by: Ashuri D. (1995). Tehran: Parvaz Book Publications. P. 117. (In Persian).

20.De-Fouchecour CH. (1986). Moral ethical concepts in persian litrature from the third century to the seven century. Translated by: Amir-Moezzi MA, Rouhbakhshan A. (1998). Tehran: Center of Academic Publications. P. 613. (In Persian).

21.Kazemi AA. (1997). ethics and politics. Tehran: Ghomes Publications. P. 22-223. (In Persian)

22.Morgenthau H. (1948). Politics among Nations. Translated by: Mashirzadeh H. (1995). Tehran: Political & International studies. P. 73. (In Persian).

23.Shahidi SJ. (1992). Nahjo Alblaghh. Tehran: Islamic Revolution Education Publication. P. 71. (In Persian).

24.Alam AR. (1994). Foundations of politic science. 3rd ed. Tehran: Ney Publications. P. 151- 149. (In Persian).

25.Yazdanfam M. (2009). Political system of Iraq and security decisions on war. Research, Science and Education of Sacred Defense Publications.

26. Vestal TM. (1999). Ethiopia: A Post-Cold War African State. USA: Greenwood Publishing Group. P. 17.

27.Plato. (380 BC). Republic. Translated by: Rouhani F. (1995). Tehran: scientific, cultural publications, P 152- 152. (In Persian).

28.Vaclav H. (1987). Notes about ethics and politics Translated by: Rafiee M. (1995). Tehran Scientific and Cultural Publications. P. 27- 20. (In Persian)

[Downloaded from ethicsjournal.ir on 2026-09-08]

[DOR: 20.1001.1.22517634.1394.10.3.3.8]